

عرب در فارس؛ جستاری در چگونگی فتوح اسلام در ایالت فارس

علی ناظمیان فرد

استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی

چکیده

پیامبر اسلام (ص) در طول رسالت بیست و سه ساله‌ی خویش توفیق یافتند تا اسلام را جزیره‌ی العرب منتشر سازد و پایگاه شرک و بت پرستی را در آن خطه براندازند. بعد از رد ایشان و پس از فرو نشستن شورش ارتداد در عهد ابوبکر، سیاست دارالخلافه بر فتوح و بردن به دارالکفر تعلق گرفت و این امر در عصر خلیفه‌ی دوم و سوم شدت و شتاب بیشتری یافت. از هزیمتی که در نبردهای قادسیه، جلولاء و نهاوند بر سپاه ایران افتاد، عرب‌های مسلم داخله‌ی ایران شهر پای نهادند و شهرها و ایالت‌های ایران را یکی پس از دیگری - به جنگ صلح - گشودند. در استمرار فتوح عرب‌های مسلمان و تعقیب یزدگرد توجه آنها به سمت فارس معطوف شد. فتح فارس برای آنها به جهاتی چند حائز اهمیت بود، نخست اینکه خاستگاه آل ساسان و محل حفظ سنن و آیین بهی بود و دیگر اینکه زمینه‌ی بسط و گم فتوح اسلامی را به سایر نقاط ایران هموار می‌ساخت. لذا در سال هفدهم هجری ایالت فارس به جبهه‌ی بحرین، بصره و اصفهان مورد حمله قرار گرفت که سیر فتح این ایالت و کبیتا در این نوشتار دنبال می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: ایالت فارس، فتوح، اعراب، زرتشتی‌گری، جزیه.

مقدمه

پیروزی‌های رزمندگان عرب مسلمان در جبهه‌های شرقی دارالخلافه در روزگار ابوبکر و عمر، بویژه فتح و ظفری که در قادسیه، جلولاء و نهاوند نصیب آنان شد، عزم آنها را برای ادامه‌ی فتوح در داخله‌ی ایران دوچندان کرد؛ خاصه آن که سقوط تیسفون، هم به فروپاشی مرکزیت سیاسی ایران انجامید و هم راه را برای فتح شهرها و ایالت‌های دیگر این کشور هموار نمود. یزدگرد نیز که با هجوم نیروهای مسلمان از پایتخت گریخته بود در پی یافتن مقری برآمد تا با تجدید قوا مانع از پیشروی‌های بیشتر نیروهای مهاجم عرب شود. برای کارگزاران دولت ساسانی که نتوانستند شاه و دربار او را در تیسفون حفظ کنند، جز فارس در کجای ایران محلی امن و اطمینان بخش یافت می‌شد که احتمال پشتیبانی مردم آنجا را نسبت به خود سنجیده باشند؟ بی‌تردید جایی جز فارس نمی‌توانست این امکان را برای آنها فراهم سازد. زیرا فارس، خاستگاه ساسانیان بود و هنوز هم عده‌ای از بزرگان و شاهزادگان ساسانی در استخر می‌زیستند و یزدگرد نیز در همین شهر، تاج شاهی بر سر نهاده بود. از این رو با سقوط تیسفون، فارس مرکز نقل تصمیم‌گیری‌های سیاسی قرار گرفت و یک‌چند با حضور شاهنشاه گریخته از مصاف عرب‌ها، به پایتخت دوم ایران بدل شد.^(۱)

حضور یزدگرد در فارس برای نیروهای عرب که تا این زمان بخشی از مناطق غرب و جنوب غربی ایران را به تصرف خود درآورده بودند خطرخیز می‌نمود. چه بیم آن می‌رفت که او بتواند با گردآوری، تهییج و اعزام نیروهای تازه نفس به میدان‌های نبرد، کار را بر آنها دشوار سازد و موفقیت آنان را به خطر اندازد. لذا فارس کانون خطری بود که هم شاه و پایتخت جدید را در خود جای داده، و هم مرکزی بود که سنن و آداب دین رسمی را در خود حفظ کرده بود. افزون بر این، منقاد شدن این کانون خطر می‌توانست سیر فتوح را از درون ایران، به جهات و زوایای مختلف، هموارتر سازد. از این رو، فتح این مرکز، هم به نگرانی‌های ناشی از حضور یزدگرد پایان می‌داد و هم سقوط دین و دولت او را در پی می‌آورد.

از بحرین تا توج

در بحبوحه‌ی کارزار سپاه اسلام در جبهه‌های شرقی دارالخلافه، نخستین حمله به ایالت فارس از پایگاه بحرین تدارک یافت. طبری از قول سیف بن عمر، ضمن نقل حیات سال هفدهم هجری، روایت می‌کند که «علاء حضرمی یمانی» که در سرکوب شورش ارتداد، افتخاراتی کسب کرده بود در پیروزی های «سعد بن ابی وقاص» به چشم حسادت و رقابت می‌نگریست^(۱) و چون می‌خواست که افتخاراتش کمتر از سعد نباشد بر آن شد تا بی آن که از سوی خلیفه مجوزی برای فتوح دریافت دارد، سپاهی را جهت گشودن شهرهای فارس مهیا و اعزام نماید. با آن که عمر او را از نبرد دریایی منع کرده بود، مصمم شد تا به خواست خود جامه‌ی عمل بپوشاند. لذا برای تحقق آمال خویش، «هرثمه بن جعفر» را مامور کرد تا جزیره‌ی «لارو» (لارک) از توابع ایالت فارس را به تصرف خود درآورد.^(۲) بلاذری و ابن بلخی که اخبار ارزشمندی از این جنگ‌ها را بدست داده اند، اظهار می‌دارند که خلیفه از شنیدن خبر این فتح، شادمان شد و با ارسال نامه‌ای به علاء حضرمی از او خواست تا «عتبة بن فرقد السلمي» را به مدد هرثمه بن جعفر بفرستد تا این دو به اتفاق بتوانند جزایر دیگری نیز بگشایند.^(۳)

با پیروزی هرثمه، دلگرمی علاء حضرمی در حمله به فارس دو چندان شد؛ به طوری که در یک اقدام متهورانه، مردم بحرین را به جنگ با ایرانیان فرا خواند. در پی این فراخوان، گروهی دعوت او را پذیرفتند و آماده‌ی حضور در میدان‌های رزم شدند. او داوطلبان را به چند گروه تقسیم کرد: فرماندهی یک گروه را به «جارود بن معلی» و فرماندهی گروه دیگر را به «سواز بن همام» سپرد و «خلید بن منذر ساوی» را نیز به ریاست گروه سیم منصوب کرد و همزمان، فرماندهی کل نیروها را به او محول نمود تا از طریق دریا به جانب فارس یورش برند.^(۴)

در باب خط سیر سپاهیان اعزامی از سوی علاء حضرمی به فارس، اطلاع دقیقی در منابع تاریخی نیامده است و هیچ مورخی نقطه‌ی ورود آنها را به فارس نشان نداده است. با این حال، به نظر می‌رسد که با گشوده شدن جزیره‌ی لارو، سپاه اعزامی توانسته باشد خود را به نوار ساحلی برساند و از آنجا وارد حاک ایران شود. سپاه مهاجم بر آن بود تا به هر

طریق ممکن، خود را به استخر برساند؛ اما این که چگونه یک سپاه مهاجم بیگانه می‌توانست خود را به درون مرزهای ایران بکشاند و از آنجا راه استخر را بدون رویارویی با مقاومت جدی طی کند، در منابع بی‌پاسخ مانده است. احتمال می‌رود که آنها به کمک نیروهای بومی درون خاک ایران که به اسارت خود درآورده بودند به شناسایی راهها و مسیرهای مختلف دست یافته باشند.

با انتشار خبر ورود یک سپاه بیگانه به فارس، «هیرید» - حاکم استخر - نیروهای تحت امر خویش را فرا خواند و آنها را به مقابله‌ی با مهاجمان اعزام نمود. در تلاقی فریقین، سپاه عرب ناپچار شد به توج عقب‌نشیند. اما نیروهای فارس که همچنان به تعقیب آنها می‌شتافتند، در ناحیه توج در برابر نیروهای اعزامی بحرین صف آرایی کردند. فرمانده سپاه مسلمان - خلید بن منذر - نیروهای خود را گرد آورد و خطاب به آنها گفت: «وقتی خداوند کاری را بخواهد، تقدیر بر آن روان می‌شود تا انجام گیرد. این قوم با کار خویش شما را به جنگ خواندند. شما نیز به جنگ آنها آمده‌اید. این سرزمین و کشتی‌ها از آن کسی است که غلبه یابد. از صبر و نماز کمک بگیرید که جز برای اهل خشوع، سخت می‌نماید.»^(۶) سپاهیان مسلمان رای فرمانده خود را پذیرفتند و پس از ادای نماز ظهر با سپاه فارس درگیر شدند.

با شدت یافتن زد و خورد میان طرفین، دو تن از فرماندهان سپاه اسلام به نام سوار بن همام و منذر بن جارود کشته شدند و خلید به تنهایی به اداره امور پرداخت.^(۷) او با اتخاذ یک تاکتیک جنگی دستور داد تا نیروهای تحت امرش از مرکب‌های خود پیاده شوند و شروع به جنگ نمایند. این اقدام باعث شد تا توان مانور از سواره نظام ایرانی ستانده شود. لذا سپاه عرب پس از وارد آوردن ضربه‌های سنگین بر نیروهای فارس، تصمیم گرفت تا از طریق بصره به بحرین بازگردد اما در طول راه دریافت که «شهرک» - مرزبان فارس - راه بصره را بر آنان بسته و کشتی‌هایشان را غرق نموده است.^(۸) نیروهای مسلمان، بار دیگر موضع دفاعی گرفتند تا از کیان خویش در برابر حملات پی در پی فارسیان محافظت نمایند.

چون خبر این حادثه به مدینه رسید خلیفه به شدت خشمگین شد و طی نامه‌ای «علاء حضرمی» را از حکومت بحرین عزل نموده، به او فرمان داد تا به سعد بن ابی و ملحق شود.^(۹) همچنین با ارسال نامه‌ای از عتبۀ بن غزوان - حاکم بصره - خواست تا عتبۀ امداد به یاری خلید بن منذر در خاک فارس بفرستد و او را از مرگ نجات دهد. عتبۀ از دریافت نامه‌ی عمر، مردم بصره را از مضمون نامه‌ی خلیفه آگاه کرد. از آن میانه چند از فرماندهان سپاه بصره به نام های: «عاصم بن عمرو»، «عرفجة بن هـ» «حذیفه بن محسن»، «مجزاة بن ثور»، «نهار بن حارث»، «حصین بن ابی» «عبدالرحمن بن سهل» و «صعصعة بن معاویه» به اتفاق دوازده هزار نفر از نیروهای امرشان آماده‌ی یاری رساندن به عتبۀ شدند.^(۱۰) این جماعت که فرماندهی آنها را «ابو بن ابی‌رهم» برعهده داشت از طریق ساحل، خود را به خلید در ناحیه‌ی توج رساندند استخر نیز - که در این زمان مستظهر به حمایت مردم دیگر شهرهای فارس بود فرماندهی شهرک مانع از پیشروی سپاه امدادی بصره شدند. در جنگی که میان د روی داد نیروهای فارس دچار هزیمت شدند و نیروهای عرب با کسب غنایم فراوان بصره بازگشتند و عتبۀ نیز خبر این پیروزی را به مدینه گزارش کرد.

پس از عزل علاء حضرمی از حکومت بحرین، عمر ولایت آنجا را به «عش ابی العاص ثقفی» سپرد. عثمان پس از ورود به بحرین مصمم شد تا جریان فتوح ناحیه دنبال نماید. لذا برای دومین بار لشکری را جهت حمله به فارس تجهیزا فرماندهی آن را به برادرش «حکم بن العاص» واگذار کرد. این سپاه دو هزار نفری؛ دو جناح آن «جارود» و «ابوصفره» - پدر مهلب - قرار داشتند و عمدتاً از قبایل عبید، ازد، بنی تمیم، و بنی ناجیه تشکیل می‌شدند،^(۱۱) در نخستین اقدام خود توانستند ابرکاروان (قشم) و قیس (کیش) را به تصرف درآورد.^(۱۲) فتح این جزایر، امکان شدن آنها را به نوار ساحلی فراهم نمود. اینکه آنها برای نخستین بار به کدام منطقه ایران وارد شده‌اند در کتب فتوح ذکر شده نیست و همین امر، مورخ را از احکام قطعی باز می‌دارد.

با این حال به نظر می‌رسد که آنها هم چنان که به نوار ساحلی نزدیک می‌شدند، بندر سیراف را در جلوی خود می‌دیدند. از طرفی، نزدیکی این بندر به جزایر خلیج فارس و بیز شیوه سپاهیان عرب مبنی بر عبور دادن نیروهایشان از خط ساحلی، این گمان را تقویت می‌نماید.

سیراف یکی از پایگاه‌های عمده بندری ایران در جنوب بود که در آن دژی استوار معروف به «سوریانج» قرار داشت که کار را بر عرب‌ها در فتح سریع آن شهر دشوار می‌نمود. با این حال سپاه بحرین دانسته یا ندانسته خود را به این پایگاه نزدیک می‌کرد. بلاذری در فتوح البلدان از قول «فضیل بن زید رقاشی» که از فاتحان فارس بود روایتی در خصوص چگونگی فتح این شهر بدست می‌دهد: «ما در سیراف با دشمن جنگ می‌کردیم؛ این شهر دژ محکمی به نام سوریانج داشت که به عربی «شهر یاج» خوانده‌اند. این دژ به مدت یک ماه در محاصره سپاه اسلام بود. ابتدا تصور می‌شد که شهر یک روزه فتح خواهد شد. روزی با اهل آن نبرد کردیم و سپس به لشکرگاه باز آمدیم. بندهای مملوک از سپاه ما عقب ماند؛ پنداشتیم که وی از سپاه گریخته و تسلیم دشمن شده است. پس آن بنده امان نامه‌ای نوشت و بر تیری نهاد و به سوی دشمن انداخت. پس از چندی پارسیان از حصار خویش بیرون آمدند و گفتند که ما را امان داده‌اید و این امان نامه شماست. ما در این باب با عمر مشورت کردیم، او جواب داد که برده مسلمانان از مسلمانان است و پیمان وی چون پیمان ایشان است. امان نامه او را معتبر دارید، ما نیز به فرمان عمر عمل کردیم.»^(۱۳)

گشوده شدن سیراف سپاه عرب توانست با گذر از سیف الزهیر و سیف المعظفر، خود را به توج برساند و پس از مقاتله شدید آن شهر را بگشاید. حکم ابن ابی العاص، توج را به عنوان اردوگاه سپاه خویش قرار داد و افرادی از قبیله بنی عبدالقیس را در آن شهر اسکان داد.^(۱۴)

او و لشکریانش از پایگاه توج به مناطق اطراف یورش می‌بردند و پس از گر و فُری که پیامی کردند دوباره بدانجا باز می‌گشتند. سقوط شهر توج در سال نوزده هجری و تاخت و تازهای سپاهیان تحت فرمان حکم ابنی العاص، شهرک مرزبان و والی فارس را

سخت نگران ساخت و کار را بر او تنگ نمود. شهرک خود پیش از این، شجاعت و گستاخی اعراب را در ماجرای حمله سپاه علاء حضرمی به توج دیده بود. لذا بدون نوت وقت، سپاهی را در شهر جهت دفاع آماده نمود و برای اینکه سپاهیان امکان فرار نیابند مردی از مہتران پارسی را مامور کرد تا هرکس که قصد فرار داشته باشد از پای در آورد.^(۱۵)

وقتی خبر استقرار شهرک و سپاهیان او در ریشهر به حکم بن ابی العاص رسید، بی درنگ با نیروهایش به آنجا شتافت. تلافی فریقین حاصل شد و جنگی سخت در گرفت. در خلال جنگ، یکی از فرماندهان سپاه عرب به نام سوار بن همام^(۱۶) توانست در نبرد تن به تن با فرو کردن نیزه‌ای در سینه‌ی شهرک، او را از پای در آورد. با قتل فرمانده‌ی سپاه فارس و هزیمت نیروهای ایرانی، شهر نیز به قهر و خشونت گشوده شد. شدت دشواری فتح این شهر و کثرت غنایمی که بدست مسلمانان افتاد یادآور جنگ قادسیه بود.^(۱۷) اهمیت این فتح و ظفر برای مسلمانان بیشتر از آن جهت بود که راه پیشرفت‌های بعدی را گشود و مسلمانان توانستند مناطق عدیده‌ای از فارس را به تصرف خویش در آورند.

عمر پس از دریافت خبر فتح توج و ریشهر بلافاصله از عثمان بن ابی العاص ثقفی - حاکم بحرین و عمان - خواست تا برادرش مغیره را بر جای خویش گمارد و خود جهت ادامه فتوحات به ایران (فارس) رود. هم چنین طی نامه‌ای از ابوموسی اشعری - حاکم بصره - خواست تا به یاری عثمان بن ابی العاص شتابد و در جنگ‌ها او را یاری نماید.^(۱۸) عثمان نیز بلافاصله به توج آمد و آن جا را مقرر لشکریان خود قرار داد و مہیای گشودن شهرهای دیگر فارس شد. ابوموسی و نیروهای تحت فرمانش نیز در منطقه کُر و قُر می کردند و سپس به پادگان اصلی خودشان در بصره برمی گشتند و هم چنان این شیوه را دنبال می نمودند.

از مقاومت‌های پراکنده محلی تا فتح کامل کوره‌های فارس پیروزی اعراب مسلمان در نبرد نهاوند (۲۱ هجری) امور دولت ساسانی را از هم گسست، و راه تسخیر ولایت‌های داخلی ایران را برای مسلمانان هموار ساخت. تعیین تکلیف هر ولایت به عهده مرزبان آن قرار گرفت. بعضی از ایشان در شهرها و ولایاتی که زیر فرمان داشتند با لشکریان عرب

نبرد می کردند و نتیجه‌ی جنگ سرنوشت آنها را معین می کرد و بعضی دیگر نیز، پیمان صلح می بستند و به پرداخت جزیه و خراج متعهد می شدند. توجه فاتحان مسلمان به فارس در این زمان نه فقط از آن سبب که فارس مسقط الرأس ساسانیان و کانون آیین زرتشتی و محل حفظ میراث باستانی بود بلکه علاوه بر اینها، تعقیب پادشاه پناهنده به فارس نیز انگیزه‌ای بود که آنان را بدان سرزمین می کشاند. در نخستین مرحله پس از حلوان، با دو دسته روایت در باب مسیرهای فرار یزدگرد روبرو هستیم. یک دسته، یزدگرد را از حلوان به اصفهان و فارس می برند و دسته دیگر یگراست او را به مرو می فرستند.^(۱۹)

درست است که در تعقیب فتوحات با آشفنگی هایی چند در اخبار و روایات روبرو هستیم به طوری که گاه کشف واقعیت تاریخی را از میان مطالب آشفته دشوار می سازد اما قطع نظر از این امر، اگر روایات مختلف در باب مسیرهای فرار یزدگرد را حکومت ساسانی یا مردم هوادار آن ساخته و پرداخته باشند شاید مقصود آن بوده است که فاتحان را از تعقیب یزدگرد منصرف نمایند تا یزدگرد بتواند مدتی را با خیال آسوده در فارس بماند و نیروهای که آمادگی دفاع از حکومت داشتند سازمان بخشند.^(۲۰) انصراف از تعقیب یزدگرد نیز این خطر را داشت که هر زمان ممکن بود پادشاه فراری یا یک مدعی دیگر، قشونی تجهیز کند و عراق را بر اعراب بشورانند. از این رو تعقیب یزدگرد و فتح بلاد مرکزی و جنوبی ایران برای اعراب ضروری می نمود.

در اوایل سال بیست و سه هجری قمری «شهرک» به تحریک یزدگرد در توج علیه اعراب دست به شورش زد و با گرد آوردن سپاهی عظیم در آن شهر، آماده پیکار با اعراب شد. عمر با شنیدن این خبر، بیست هزار نفر نیرو را روانه فارس نمود. او فرمانده واحدی را بر کل سپاه نگماشت و در عوض، نیروها را مأمور نمود تا زیر نظر فرمانده مخصوص خود انجام وظیفه نمایند. عمر چهار فرمانده عمده را بر بر چهار دسته از نیروها بگماشت «مجاجع بن مسعود»، «عثمان بن ابی العاص»، «ابوموسی اشعری» و «ساریه بن زینم» هر یک با نیروهای تحت فرمان خویش از بصره بیرون آمده، هر کدام به سربری روانه شدند.^(۲۱) سربازان ایرانی منتظر در توج با شنیدن خبر ورود سپاه مهاجم، پراکنده شدند و هر گروه به شهر خود رفتند تا حفاظت از آن را بر عهده گیرند.^(۲۲)

مجاشع بن مسعود - یکی از فرماندهان اعزامی از بصره - با نیروهای تحت فرمانش آمانگ ساپور و اردشیر خوره داشت؛ اما در مسیر خویش در محل توج با ایرانیان روبه رو شد و پیکار سختی در گرفت که مدتی به درازا کشید. عاقبت شکست و هزیمت بر فارسیان افتاد و بار و بند آنان به تصرف سپاه اسلام درآمد. به دنبال آن شهر توج در محاصره نیروهای عرب افتاد و پس از چندی سقوط کرد. در گیر و دار سقوط شهر، عده زیادی از مردم توج به قتل رسیدند و اموال فراوانی از آنها به غنیمت گرفته شد. مجاشع، مژده پیروزی و یک پنجم اموال غنیمتی را به نزد عمر در مدینه فرستاد. ^(۲۳) بنا به گزارش طبری، در آن روز مجاشع بن مسعود فریاد برآورد که ای مردم خیانت پیشه نکنید که هر کس خیانت ورزد، روز قیامت با خیانت خود محشور می شود. فردی که این سخن را بشنید پیرهنی را که از تن یکی از کشتگان بیرون آورده بود در میان غنائم انداخت. ^(۲۴)

لشکر پیروز عرب بر آن شد تا فراریان توج را تعقیب نماید. هزیمتیان در شهر یشابور (شاپور) گرد آمده بودند. لذا سپاه اسلام روبه شاپور نهاد و آن شهر را به محاصره ی خویش درآورد. در باب مسیر حرکت این سپاه و نیز مدت محاصره شهر یشابور اطلاعی در دست نیست. گزارش طبری حاکی از آن است که با طولانی شدن محاصره ی شهر و کمبود آذوقه، راهی جز این نماند که مردم آنجا تقاضای صلح کنند. حکم بن العاص با تقاضای آنها موافقت کرد؛ مشروط بر آنکه شاه آنجا - آذریان - راهنمای مسلمانان در پیشروی به سوی استخرشود. بدین ترتیب بود که شاپور به صلح فتح شد. ^(۲۵)

عثمان بن ابی العاص نیز که خود در حمله به شاپور حضور داشت پس از فتح آن شهر به سمت «گره» (جره) - در نزدیکی شهر کازرون - آمد و آنجا را با همه زمین های اطرافش با جنگ مختصری، به صلح فتح کرد. اهل جره به تعهد پرداخت جزیه و خراج از او تقاضای صلح کردند و نیز به عثمان وعده دادند تا مسلمانان را در شهرهای دیگر راهنما باشند. ^(۲۶) عثمان پس از کار جره به کازرون حمله کرد و آنجا را فتح نمود و بر همه ی زمین های اطراف آن چیره شد و باز از آنجا به اردوگاه خویش در شاپور بازگشت و با نیرویی تازه نفس به سوی نوبندگان لشکر کشی نمود و آنجا را در قبال جزیه امان داد. ^(۲۷)

عثمان بن ابی العاص با ابوموسی اشعری و نیروهای تحت امرشان به سمت شیراز روانه شدند؛ جایی که پس از یک مقاومت جدی به تصرف آنها درآمد و مقرر شد هر کس که بخواهد به جای دیگر کوچ کند آزاد است و هر کس که بخواهد همچنان در این شهر بماند باید جزیه بپردازد و نیز این که هیچ کس از اهالی این شهر به بردگی گرفته نشود.^(۲۸)

عثمان بن ابی العاص از اردوگاه خویش در دشت شیراز، سپاهی را که طلایه دار آن «هرمز بن حیان عبدی» بود به منظور فتح «سینیز» بدان صوب گسیل داشت. لشکر اعزامی توانست آن شهر را به محاصره‌ی خود درآورد و در اندک زمانی دروازه‌های آن را به روی خود بگشاید. فاتحان، اهالی این شهر را آزاد گذاشتند تا به امر آبادانی زمین‌ها بپردازند.^(۲۹)

سپاه اسلام پس از تصرف دژ «جنابه» در نزدیکی سینیز و فتح «ارجان» آهنگ استخر نمود و در کنار دیوارهای این شهر با مقاومت سرسختانه‌ی ساکنان آن مواجه شد. در خلال پیکارهای بی‌امانی که در مدخل این شهر روی داد شمار زیادی از طرفین کشته شدند و عده‌ای نیز فرار را بر قرار ترجیح دادند. عثمان بن ابی العاص مردم استخر را به ذمه و جزیه فراخواند. «هیربذ» از سوی مردم این شهر تقاضای او را پذیرفت و عثمان نیز خبر فتح استخر را با یک پنجم غنایم بدست آمده به نزد عمر در مدینه فرستاد.^(۳۰)

طولی نکشید که پادوسبان اصفهان که از دست نیروهای مهاجم عرب گریخته بود به استخر پناه آورد و بار دیگر این شهر را در معرض هجوم بی‌امان نیروهای عرب که در پی او روان بودند قرار داد. ماهک (شاهک) پس از مقاومتی اندک، به هنگام فرار توسط جنید بن مسلم از پای درآمد. ابوموسی اشعری نزدیک به یک ماه، شهر را در حصار گرفت. سرانجام، کمبود آذوقه و کاهش توان مقاومت موجب شد تا مردم این شهر از او درخواست صلح کنند و با دادن دویست هزار درهم نقد، متعهد به پرداخت جزیه شوند.^(۳۱)

برخی از ساکنان شهرهای مفتوحه که تسلیم شدن به فاتحان و پیروی از راه و رسم آنها را خوش نداشتند در هر فرصتی به مخالفت بر می‌خاستند و پیمان صلح خویش را با نیروهای مسلمان نقض می‌کردند. چنان که بعد از قتل عمر، مردم شاپور، کازرون و استخر سر به شورش نهادند و بار دیگر با نیروهای عرب وارد جنگ شدند و عاقبت با پرداخت مال المصالحه‌ای از در صلح و تسلیم در آمدند و متعهد به پرداخت جزیه شدند.^(۳۲)

عبدالله ابن عامر که از سوی خلیفه‌ی جدید - عثمان - جانشین ابوموسی اشعری در بصره شده بود با لشکری گران به جانب استخر حمله ور شد و شورش این شهر را به قهر و خشونت فرو نشاند^(۳۳) و پس از آن شهر آشوب زده‌ی دارابگرد را بار دیگر متقاعد نمود.^(۳۴) با آرام نمودن استخر و دارابگرد، ابن عامر روی به شهر گور (فیروزآباد) نهاد. پس از این، مسلمانان چند بار برای تصرف این شهر لشکرکشی کرده بودند اما این شهر تا این زمان تن به تسلیم نداده بود. ابن عامر با اینکه شهر را به محاصره‌ی خود درآورد اما نتوانست از دیوارهای مستحکم آن عبور کند. بلاذری با پرداختن داستان گونه فتح گور را چنین روایت می‌کند: هشی یکی از مسلمانان نماز می‌گزارد. ناگهان سگی انبان نان و گوشت او را به دهان گرفت و از مدخلی پنهان به شهر اندر شد. مسلمانان بر آن مدخل کوشیدند تا از راه آن به شهر وارد شدند و آنجا را فتح کردند.^(۳۵)

در خلال فتح گور بار دیگر ساکنان استخر سر به شورش نهادند. ابن عامر پس از پایان کار گور به استخر شتافت و این بار برای مدتی آنجا را به محاصره گرفت و شهر را با «بنیق» هم کویید و با نیروی شمشیر فتح نمود. در جریان این فتح بیشتر اهل بیوتات و اساوره که به آن شهر پناه آورده بودند کشته شدند. ابن عامر پس از ارسال فتح نامه به مدینه، شریک بن اعرور حارثی را بر فارس گماشت و خود به بصره بازگشت.^(۳۶)

با مستولی شدن اعراب بر فارس، یزدگرد که دیگر آنجا را ناامن یافته بود راه کرمان را در پیش گرفت. نیروهای تحت فرمان مجاشع بن مسعود که از سوی ابن عامر، مامور تعقیب او شده بودند دو میمند، در زیر برف و سرما، تلف شدند. مجاشع بن مسعود گر چه خود از این مهلکه جان بدر برد اما یزدگرد را درنیافت.^(۳۷) پادشاه نگون بخت که در کرمان هم به سبب تفرعن خویش مبعوض مرزبان آنجا واقع شده بود در پی سرنوشت با خراج خویش به جانب خراسان شتافت. به دنبال کشته شدن عثمان که در یک نارضایتی عام در مدینه حادث شد، اهالی استخر بار دیگر دست به شورش زدند و عبدالله بن عباس که از سوی علی(ع) والی بصره بود شورش آنها را فرو نشاند.^(۳۸)

درگیری خلیفه با مشکلات درونی دارالاسلام بار دیگر مردم فارس را به هوای تمرد انداخت. آنها عامل خود - سهل بن حنیف - را اخراج نمودند و طمع در کاستن از

میزان خراج خود بستند. ابن عباس - والی بصره - از جانب علی (ع) دستور یافت تا «زیاد بن ابیه» را با سپاهی گران به فارس روانه سازد و حکومت آنجا را به وی واگذارد. زیاد نیز با شجاعت و درایت توانست به شورش‌ها و ناآرامی‌های این ایالت خاتمه دهد و آنجا را تا پایان حکومت علی (ع) از آشوب و طغیان در امان دارد.^(۳۹)

فاتحان و مغلوبان

مردم مناطق فتح شده‌ی فارس - که عمدتاً زرتشتی بودند - برخوردار یکسانی با فاتحان نداشتند. عده‌ای با پذیرش اسلام به جرگه‌ی مسلمانان وارد شدند و عده‌ای دیگر با پرداخت جزیه بر کیش پدران خویش باقی ماندند و همچنان به زندگی خود در فارس ادامه دادند. در این میان، کسانی که حاضر نشدند دین نیاکان خود را رها کنند و در همان حال، حضور بیگانگان را در سرزمین خویش بر نمی‌تابیدند، راه مهاجرت را در پیش گرفتند و رهپار هند شدند. به نظر می‌رسد که نخستین گروه مهاجر، از میان نخبگان، رهبران مذهبی و بازرگانانی بوده باشد که به دیانت زرتشتی و بازماندگان دودمان ساسانی وفادار مانده بودند و می‌خواستند از این راه، استقلال مذهبی و فرهنگی خود را حفظ کنند.^(۴۰)

در میان کسانی که در آغاز فتح اسلامی بر کیش زرتشتی باقی ماندند به تدریج، عواملی چند موجب گروش آنان به اسلام شد: در آن میان عده‌ای بودند که نمی‌خواستند برای همیشه عنوان «ذمی» را با قیود و ضوابط آن بر خود پذیرند. لذا برای رهایی از عنوان ذمی و تعهدات آن قبول اسلام کردند. عده‌ای دیگر نیز از رهگذر شور تبلیغی راستین، تغییر کیش دادند و حیات دینی جدیدی را در سایه‌ی اسلام آغاز کردند؛ حیات جدیدی که بسیاری از مفاهیم آن نظیر: خدا، نماز، فرشتگان، بهشت، دوزخ، پل صراط (چینود)، شیطان، آخرالزمان و قیامت، به حیث اشتراک مفهومی با آنچه که در دیانت پیشین بدان باور داشتند پذیرفتنی می‌نمود.^(۴۱) در این روند دگرذیسی دینی، انگیزه‌های مادی و مالی را نیز نباید از نظر دور داشت؛ چرا که عده‌ای با پذیرش اسلام می‌خواستند تا املاک و میراث خود را حفظ کنند و مانع از اتلاف آن شوند.^(۴۲) در کنار گرایش توده‌ها و طبقات سافله به اسلام که متأثر از آموزه‌های عدالت طلبانه‌ی این دین بود، جریان مسلمان شدن بخش قابل توجهی از دهقانان - با هر انگیزه و نیت - زمینه‌ی مسلمانی گروه‌های گسترده تر روستایی

ز فراهم کرد. چه، پیوند تنگاتنگ روابط اجتماعی روستاییان با دهقانان مسلمان شده، مینه‌ی چنین گروهی را هموار می‌نمود.

مردمی که در طول این دوره به اسلام می‌گرویدند کسانی بودند که انتظار داشتند در جامعه‌ی اسلامی که به آن وارد می‌شوند جانشینی برای حیات اجتماعی خود که با ترک دین سابق از دست داده بودند بیابند و از سوی دیگر با هویت جدیدی که در جامعه‌ی نوپای اسلامی می‌یابند از سخره‌ی هم‌کیشان سابق خود رهایی یابند.^(۴۳)

هر چه بود، فتح فارس را نباید معادل با اسلام‌پذیری فارسیان تلقی کرد چرا که این امر سالها پس از فتح این ایالت حاصل شد و روند اسلامی شدن آن - به حیث پیشینه‌ی فرهنگی و موارث دینی - اندکی بیش از مناطق دیگر ایران به درازا کشید.

به دنبال فتوح اسلامی، مهاجرت قبایل عرب نیز به داخله‌ی ایران - از جمله فارس - آغاز شد. سیل مهاجران در دهه‌های نخستین قرن اول هجری عمدتاً از مناطق بحرین، عمان، نجد و عراق به جانب فارس سرازیر گردید. این امر در آغاز منحصر به نواحی مرزی و ساحلی بود اما بتدریج گروه‌ها و دسته‌هایی به سوی شهرهای داخلی روانه شدند و در آنها سکنی گزیدند.^(۴۴)

مردم فارس در آغاز با وجود مغلوبیت، مجاورت این مهاجران را به رغبت نمی‌پذیرفتند اما پس از مدتی که عنصر عرب به تدریج در مناطق تازه، ملک و ضیاع بدست آورد و با بومیان ارتباط وثیق تری یافت و حتی از راه ازدواج و کثرت اولاد، قدرت و عدت بیشتری فراچنگ آورد، حس بیگانه‌ستیزی بومیان نیز آرام آرام فرونشست و واقع‌نگری ناشی از شعور تجربی، چشم آنها را به افق‌های تازه‌ای که بر روی آنها گشوده شده بود باز کرد.

از سوی دیگر، دیری نپایید که «فرهنگ‌پذیری» به عنوان یکی از پیامدهای مهم که چ‌نشینی (مهاجرت)، عنصر عرب را در فرهنگ ایرانی مستحیل نسود. در این فرایند، کوچنده می‌کوشید تا خود را با رسوم، اخلاق و مظاهر زندگی اجتماعی قومی که به میان آنان کوچیده بود هماهنگ سازد. کوچنده برای اینکه بهتر بتواند با دیگران ایجاد ارتباط نماید ناچار بود خواه ناخواه در مسیر «مانند‌گردی» و «فرهنگ‌پذیری» قرار گیرد. بر این

اساس، عنصر عربی تنها در مراکزى که جمعیت‌های متراکمی از آنان وجود داشت (نظیر سواحل جنوبی خلیج فارس) امکان ادامه‌ی حیات در قالب‌های فرهنگی و زبانی خود یافت. ام در مناطقی که خالی از این ویژگی بود پس از مدتی در فرهنگ ایرانی مستحیل شد.

فتح فارس توسط اعراب مسلمان نه تنها در پی تعقیب شاهنشاه ساسانی که از تیسفون بدانجا گریخته بود صورت گرفت، که بر زنجیره‌ی متوالی فتح اسلامی در پهنه‌ی ایران زمین، نوبت بدان مکان نیز فرارسید. افزون بر این، سقوط فارس که خاستگاه ساسانیان و محل نگهداری سنن و آیین قدیمی ایران زمین بود به منزله پایان یک دوران بلند و آغاز یک عصر جدید تلقی می‌شد. نکته‌ای را که نباید از نظر دور داشت این است که آهنگ انتشار دین اسلام در فارس اندکی کندتر از فتح این ایالت بود. سال‌ها پس از فتح، مزایایی که گروندگان به اسلام در قیاس با سایرین (اهل ذمه) یافتند به اضافه‌ی اهتمام و جاه‌های که فاتحان در آغاز امر، در نشر و تبلیغ اسلام می‌ورزیدند سبب شد که به تدریج مجوس فارس به قبول اسلام تشویق شود.

مردم این ایالت، پس از آشنایی با اسلام، ابتدا گرایش‌های ملموسی نسبت به آن نشان دادند اما گروه همه‌جانبه‌ی آنها به این دین، چندین قرن به درازا کشید و نفوذ اسلام در قلوب مردم این سامان با همان سرعتی که حکومت ساسانی جای خود را به حکومت خلفا سپرد، صورت نگرفت. مزید این گفتار، گزارش‌هایی است که در باب کثرت زرتشتیان این منطقه تا قرن چهارم هجری در منابع تاریخی ذکر شده است.^(۵۰) شاید علت اینکه قسمت اعظم ساکنان فارس تا از منتهی درازی به عقاید پدران خویش پایبند ماندند این بود که در این منطقه - که مرکز پارسیان و مقر شاهان قدیم بود - ایمان به پیامبر ایرانی - زرتشت - فرسوده نشده و تعالیم و آموزه‌های او هنوز مطاع آنها بود.

انقراض تدریجی آتشگاه‌ها و آتش پرستان در فارس و گرایش ساکنان به اسلام، رابطه اهالی آنجا را با فرهنگ جدیدی که شکل گرفته بود ممکن ساخت. تا هنگامی که در این منطقه جمعیت‌های زیادی بر آیین زرتشتی باقی بودند، مردم ناگزیر به زندگی ویژه خود که بیشتر بر اساس گذشته و کمتر با حال و آینده تناسب داشت، ادامه می‌دادند ولی از وقتی که اسلام آوردند بدون هیچ محدودیتی در بنا و پیشرفت روحی و ارتقای معنوی

ایران شرکت جستند و بدین وسیله فارس را نیز در ردیف سرزمین‌های خالق و حامل فرهنگ در آورده، و از کناره‌گیری چندین ساله رهایی بخشیدند. (۴۶)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - حصوری، علی (۱۳۷۱ش)، آخرین شاه، تهران، بی‌نا، ص ۲۲.
- ۲ - این داستان را طبری از قول سیف بن عمر نقل کرده است و ابن اثیر نیز آن را از طبری گرفته و بی آنکه به سند روایت اشاره کند در تاریخ خود ثبت کرده است. به نظر می‌رسد که این خبر واحدی است که تنها سیف بن عمر آن را روایت کرده است. با عنایت به اینکه او متهم به جعل حدیث و دروغ‌پردازی است روایات او را باید با قید احتیاط نگریست. راجع به احوال او بنگرید به: عسکری، مرتضی (۱۳۶۱ش)، یکصد و پنجاه صحابه دروغین، ترجمه: عظامحمد سردارنیا، تهران، دفتر نشر کوکب، ص ۳۲۳.
- ۳ - حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۹۹هـ)، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۲۲۷.
- ۴ - ابن بلخی (۱۳۷۴ش)، فارسنامه، باهتمام منصور رستگار شیراز، بنیاد فارس شناسی، ص ۲۷۲؛ بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۹۸هـ)، فتوح البلدان، تصحیح: رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ص ۲۵۷.
- ۵ - نویری، شهاب‌الدین أبو العباس (۱۳۶۴ش)، نهایت الارب فی فنون الادب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۴، ص ۱۱۲.
- ۶ - طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۳ش)، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ذیل وقایع سال هفدهم هجری؛ ابن اثیر، عزالدین (۱۴۰۲هـ)، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۲، ص ۵۳۸؛ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد الحضرمی المغربی (۱۳۶۶ش)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۱، ص ۵۳۴.
- ۷ - مسکویه، أبوعلی احمد بن محمد (۱۳۶۶ش)، معارج الأمم و مناقب الهمم، حقه ابوالقاسم الامامی، تهران، سروش، ج ۱، ص ۳۹۹.
- ۸ - نویری، ج ۴، ص ۲۱۷.
- ۹ - طبری، ذیل وقایع سال هفدهم هجری.
- ۱۰ - ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۳۹.
- ۱۱ - ابن بلخی، ص ۲۲۷.
- ۱۲ - همان.
- ۱۳ - بلاذری، ص ۲۵۸.
- ۱۴ - مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۵۱ش)، آفرینش و تاریخ، ترجمه: محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۵، ص ۱۹۳.
- ۱۵ - بلاذری، ص ۲۵۸.
- ۱۶ - طبری و ابن اثیر، سوار بن همام را از فرماندهانی می‌دانند که در سپاه اعزامی علاء حضرمی به فارس به قتل رسید اما بلاذری و ابن بلخی، او را در زمره سپاه حکم بن ابی العاص در حمله به فارس می‌شمارند.

- بنگرید به: طبری، ذیل وقایع سال هفدهم هجری؛ ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۳۷؛ بلاذری، ص ۲۵۸؛ ابن بلخی، ص ۲۷۲.
- ۱۷ - بلاذری، ص ۲۵۸.
- ۱۸ - مقدسی، ج ۵، ص ۱۹۴.
- ۱۹ - جعفری، جعفر بن حسن (۱۳۳۸ش)، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۵.
- ۲۰ - اشپولز، برتولد (۱۳۵۴ش)، جهان اسلام، ترجمه: قمر آریان، تهران، امیر کبیر، ص ۵۰.
- ۲۱ - طبری، ذیل وقایع سال بیست و سوم هجری.
- ۲۲ - ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۵.
- ۲۳ - نویری، ج ۴، صص ۲۳۹-۲۴۰.
- ۲۴ - طبری، ذیل وقایع سال بیست و سوم هجری.
- ۲۵ - همان.
- ۲۶ - بلاذری، ص ۲۵۹.
- ۲۷ - ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۰.
- ۲۸ - بلاذری، ص ۲۵۹.
- ۲۹ - ابن بلخی، ص ۲۷۴؛ بلاذری، ص ۲۶۰.
- ۳۰ - طبری، ذیل وقایع سال بیست و سوم هجری.
- ۳۱ - ابن اعثم کوفی، محمد بن احمد (۱۳۷۲ش)، الفتوح، ترجمه: مستوفی هروی، به کوشش: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، علمی و فرهنگی، صص ۲۵۵-۲۶۱.
- ۳۲ - گردیزی، عبدالحی (۱۳۶۳ش)، زین الاخبار، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ص ۱۲۹.
- ۳۳ - ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۶۴.
- ۳۴ - دحلان، احمد بن زینی (۱۳۰۲هـ)، الفتوحات الاسلامیه، مکه، بدون ناشر، ص ۱۰۱.
- ۳۵ - بلاذری، ص ۲۶۴.
- ۳۶ - ابن خلدون، ج ۱، ص ۶۳۵.
- ۳۷ - بلاذری، ص ۲۶۴.
- ۳۸ - ابن بلخی، ص ۲۷۸.
- ۳۹ - ابن خلدون، ج ۱، ص ۶۳۵.
- ۴۰ - اروشان، فرهنگ (۱۳۶۵ش)، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۱۹۳.

- ۱۱ - بویس، مری (۱۳۸۴ش)، *زردشتیان*، ترجمه: عسکر بهرامی، تهران، انتشارات ققنوس، ص ۱۸۰.
- ۱۲ - گرشاسب چوکسی، جمشید (۱۳۸۲ش)، *ستیز و سازش*، ترجمه: نادر میر سعیدی، تهران، ققنوس، ص ۱۰۴.
- ۱۳ - بولت، ریچارد (۱۳۶۴ش)، *گروش به اسلام در قرون میانه*، ترجمه: محمد حسین وقار، تهران، نشر تاریخ ایران، ص ۵۳.
- ۱۴ - برای اطلاع بیشتر در خصوص مهاجرت اعراب به مناطق مختلف فارس بنگرید به: فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۶۷ش)، *فارسانامه ناصری*، تصحیح: منصور رستگار، تهران، امیرکبیر، ج ۲، صص ۱۶۱۶ تا ۱۶۱۹.
- ۱۵ - استخری می گوید که تا قرن چهارم هجری، زردشتیان زیادی در فارس می زیستند و آتشکده های آنان نیز معمور و پابرجا بود. در فردوس المرشدیه نیز آمده است که در نیمه اول قرن پنجم هجری، تعداد گیران در کازرون آنقدر زیاد بود که مهتر آنان می توانست احیاناً از بنای مسجدی جلوگیری کند. ریچارد فرای نیز این گزارش را در کتاب خود ثبت کرده است که حاکم کازرون در قرن چهارم هجری، فردی زرتشتی به نام خورشید بود که نزد آل بویه عزت و احترام داشت. بنگرید به: استخری، ابواسحاق (۱۳۴۷ش)، *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۲۱؛ ابن عثمان، محمود (۱۳۵۸ش)، *فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه*، به کوشش ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی، ص ۲۶؛ فرای، ریچارد (۱۳۶۸ش)، *میراث باستانی ایران*، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ص ۳۹۶.
- ۱۶ - اشپولر، برتولد (۱۳۷۱ش)، *ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه: جواد فلاطوری، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۱، ص ۳۵۲.